

تحلیلی بر مساعی کانت در آنالوژی اول

رضا ماحوزی^۱

تاریخ دریافت: ۸۸/۱۱/۱۶

استادیار فلسفه پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی تاریخ تأیید: ۸۹/۰۲/۱۴

چکیده

کانت در فلسفه نقادی، تلقی متفاوتی از مفهوم جوهر ارائه داده است. به عقیده وی، این مفهوم در تلقی‌های مابعدالطبیعی فیلسوفان پیشین، به عنوان مفهوم همواره موضوع، تحلیل و تعریف شده است، حال آنکه این تلقی، هیچ‌گونه معرفت محصلی در باب جوهرهای طبیعی اعیان ارائه نمی‌دهد. در مقابل، کانت با طرح شکله مقوله جوهر و لحاظ اصلی ویژه برای آن، مفهومی استعلایی از این مقوله ارائه کرده است. بنابراین تلقی، مفهوم جوهر همواره در نسبت با زمان و به عنوان یکی از مقوم‌های پیشینی ذهن مورد استفاده قرار می‌گیرد. ساختن تجربه، اتصال ضروری کیفیات در عین، حفظ هویت عین در طول زمان، یکنواختی طبیعت، حصول تصور کلی و متعین زمان و خدمت به دو اصل علیت و مشارکت، از جمله عملکردهایی است که مفهوم جوهر و اصل ثبات جوهر در رویکرد استعلایی ذهن ایفا می‌کند. در این نوشتار تلاش شده است این عملکردها تبیین و به منظور نشان دادن تأثیر ابتکارات کانت بر جریان‌های فلسفی معاصر، با برخی از دیدگاه‌های معاصر در فلسفه تحلیلی مقایسه شود.

واژگان کلیدی: جوهر، اصل ثبات جوهر، شکله مقوله، زمان، هویت، تغییر، اصل علیت، اصل مشارکت، استعلایی

مقدمه

به عقیده کانت، مفهوم جوهر از جمله مفهوم‌های پیشینی ذهن است که در جریان استنتاج استعلایی مفهوم‌های ضروری در تبیین تجربه کشف می‌شود (کانت، ۱۳۷۰: بند ۵/۱۱۲). اما تحلیل همین مفهوم و اصل پیشینی ناظر به آن - که در آنالوژی^۲ اول (Kant, 1965: A₁₈₂₋₁₈₉/B₂₂₄₋₂₃₂) بحث شده است - بدون شهود پیشینی زمان (شهود محض)، منجر به ارائه احکام تحلیلی صرف می‌شود که معرفت ما را به هیچ‌روی افزایش نداده و بنابراین نمی‌توان از آن‌ها در تبیین تجربه عینی سود جست (Ibid. B₁₉₆/A₁₅₇)؛ (کانت، ۱۳۸۳: ۲۳۱). به این منظور لازم است در طریقی

1. Email: Mahoozi.Reza@gmail.com

۲. به کار بردن واژه آنالوژی به جای تشابه و یا تمثیل که در ترجمه این واژه پیشنهاد شده است، از آن رو است که این واژه در «نقد عقل محض» معنایی کاملاً متفاوت با دو واژه مذکور در زبان فارسی دارد. از این رو تا هنگامی که معادل مناسبی برای این واژه در زبان فارسی پیدا و یا جعل نشود از خود این واژه در عبارات خود استفاده خواهیم کرد.

استعلایی، مفهوم پیشینی جوهر را در نسبت با مفهوم «زمان به نحو کلی» در نظر گرفت. از آنجا که زمان به عنوان صورت پیشینی حس درونی، هم کثرات حسی را وحدت می‌بخشد و هم در شاکله استعلایی، مقولات فاهمه را متعین می‌سازد، مفهوم جوهر نیز در ارتباط با این شرط پیشینی، در نسبت با کثرات حسی قرار گرفته و با وحدت دادن آن‌ها تحت صورت پیشینی خود، تجربه و عین را می‌سازد.

۱- اصل ثبات جوهر به عنوان یک اصل پویا و نظام‌بخش

کانت در «تقد عقل محض»، اصل ثبات جوهر را اصلی پویا^۱ دانسته است (B202) که صرفاً به نحو «نظام‌بخش»^۲ عمل می‌کند (Ibid. A179/B221). اصول دسته نسبت و جهت به عنوان اصول پویا، با وحدت بخشیدن به نموده‌ها^۳، اعیان^۴ را ساخته و آن‌ها را به هم متصل می‌سازند. در این عملکرد «اتصال»^۵ی، «وجود» کثراتی با هم تألیف می‌شوند که ضرورتاً به هم تعلق دارند (Ibid. B222). این «وجود»، ناظر به نسبت زمانی یک ادراک حسی^۵ با ادراک حسی دیگر است. چرا که، «اتصال وجود نموده‌ها در یک تجربه، چیزی جز تعیین وجود نموده‌ها در زمان بر حسب قوانین ضروری که صرفاً به موجب آن‌ها است که نموده‌ها اعتبار عینی پیدا می‌کنند و در نتیجه به صورت تجربه در می‌آیند نیست» (کانت، ۱۳۷۰: بند ۲۶ / ۱۵۲). کانت در اصل برتر آنالوژی‌ها مدعی است «تجربه تنها به وسیله تصور اتصال ضروری ادراک‌های حسی ممکن است» (Kant, 1965: B212). بدین معنا که ادراک‌های حسی باید در ارتباطی ضروری با هم قرار گیرند و از سطح رابطه‌های ذهنی نموده‌ها که در آن ضرورتی یافت نمی‌شود و بنا به ادبیات هیومی، صرفاً یک توالی محض است، فراتر روند. این تعین، از طریق اتصال ضروری نموده‌ها بنا به نظم زمانی آن‌ها تحت شاکله جوهر و اصل ثبات جوهر محقق می‌شود. بنابراین، قید وجود نموده‌ها در عبارت فوق، ناظر به نسبت زمانی نموده‌ها است و نه وجود عینی و تجربی آن‌ها. اصل ثبات جوهر، معرفتی پیشینی در خصوص نسبت زمانی نموده‌های یک عین با هم و با دیگر اعیان عرضه می‌کند و نه معرفتی در باب وجود تجربی نموده‌ها که در علوم پسینی شناخته می‌شوند. از آنجا که اصل ثبات جوهر و به طور کلی همه اصول پویا، که درصددند نموده‌ها را تحت قواعد

-
1. dynamical
 2. regulative
 3. appearances
 4. objects
 5. perceptions

پیشینی در آورند «با (وجود) نموده‌ها سروکار دارند و وجود [به نحو پیشینی] ساخته نمی‌شود [و بنابراین حاصل نمی‌آید] می‌توان آن‌ها را تنها بر روابط وجودی اعمال کرد و از همین رو، صرفاً اصولی نظام‌بخش هستند» (Ibid. B₂₂₁/A₁₇₉).

این ادعا گویای آن است که اصول پویا و از آن میان اصل ثبات جوهر، یک اصل قوام‌بخش نبوده و تحلیل آن‌ها بدون نموده‌ها (تجربه)، صرفاً اثبات‌کننده امکان منطقی آن‌ها است و نه امکان واقعی آن‌ها. به عنوان مثال، تحلیل فی‌نفسه جوهر بدون داشتن شهودی^۱ که در نسبت با آن بتواند واقعیت عینی یابد، این‌گونه خواهد بود؛ «چیزی که فقط به عنوان موضوع می‌تواند وجود داشته باشد و نه به عنوان تعین محض اشیاء دیگر» (Ibid. A₂₃₅/B₂₈₈). تحلیل صرف اصول بدون رابطه با کثرات حسی و تجربه، آن‌ها را به عنوان احکامی همان‌گویانه (توتولوژیک) عرضه می‌کند و نه به مثابه احکام تألیفی پیشینی، زیرا همان‌گونه که در تحلیل صرف قضیه فوق دیدیم، تحلیل عرضه شده صرفاً یک حکم تحلیلی است و این‌گونه تحلیل‌ها هیچ‌گونه معرفتی را به داشته‌های ما اضافه نمی‌کند (Ibid. B₂₉₀). تعریف جوهر به امری که همواره به عنوان موضوع وجود دارد و هیچ‌گاه محمول قرار نمی‌گیرد، یک تلقی مابعدالطبیعی است و «تلاش متافیزیسی‌ها در استفاده از این گزاره و ارائه معرفتی جدید، تماماً تلاشی بیهوده بوده و هیچ‌گونه معرفت محصلی ارائه نداده است» (کانت، ۱۳۷۰؛ بند ۲/۱۰۳). این بدان جهت است که اصل ثبات جوهر دارای قطعیت برهانی است، بدین معنا که صرفاً در نسبت با تجربه و در جریان نظم بخشیدن به نموده‌ها در زمان است که اثبات می‌شود (همان، بند ۲۶/۱۵۲). به عبارت دیگر، این حکم تنها در نسبت با تجربه است که همچون یک حکم تألیفی پیشینی عرضه می‌شود.

کانت در مقابل تلقی مابعدالطبیعی از جوهر، شاکله مفهوم جوهر را پیشنهاد کرده است. به عقیده بنت، در شاکله مفهوم جوهر، صورت محض جوهر در عرصه شهود محض زمان قرار گرفته و بنابراین در عملکردی تجربی لحاظ می‌شود. طبق این تلقی، مفهوم جوهر به عنوان «چیزی که هرگز جز به عنوان موضوع اندیشیده نمی‌شود و هیچ‌گاه محمول دیگری قرار نمی‌گیرد»، کاملاً غیرقابل استفاده است، ولی با مقید شدن این مفهوم به شرط زمانی و در نتیجه محتوا دار شدن آن، این مفهوم نقشی مؤثر در تشکیل تجربه ایفا می‌کند (Bennet, 1992: 184).

در شاکله جوهر، تعین حسی زمان اضافه گردیده است که آن را از امر ثابت - به عنوان امر

1. intuition

همواره موضوع - جدا می‌کند. این جوهر محدود شده به شرط‌های تجربه، شرط و زمینه وحدت‌بخش کثرات حسی بنا به نسبت زمانی مندرج در آن‌ها است. از همین رو است که هم جوهر و هم نموده‌ها - به عنوان اعیان - متعین شده و عین ساخته می‌شود.

این جوهر ثابت، به عقیده کی‌گیل، به یک موضوع وجودشناسانه اشاره ندارد که بتوانیم نتیجه بگیریم امر ثابت، همان جوهر است؛ بلکه صرفاً طریقه‌ای است که وجود اشیاء در محدوده نموده‌ها را برای خودمان به تصور می‌آوریم (see Caygill, 1995: 64). این جوهر زمان‌مند، فقط و فقط در محدوده نموده‌ها که واجد صورت پیشینی زمان هستند کاربرد خواهد داشت و تنها در این عملکرد است که می‌تواند به صورت حکم تألیفی پیشینی - یعنی به عنوان گزاره‌ای از مجموعه گزاره‌های فیزیک محض - ظاهر شود و گزاره‌های تألیفی پسینی مربوط به احکام استقرائی را ایجاد نماید (کانت، ۱۳۷۰: بند ۱۵۴ / ۱۳۴) و (Kant, 1965: B_{XVI}).

به این منظور، کانت اصل ثبات جوهر را با مقوله جوهر و شاکله این مقوله همراه کرده است، زیرا نسبت این اصل با مقوله جوهر، همچون نسبت شاکله این مقوله با مقوله مذکور است؛ به عبارت دیگر، همان‌گونه که شاکله مقوله جوهر، شرط محدودکننده این مقوله است، اصل ثبات جوهر نیز، قاعده درست بکارگیری این مقوله بر اعیان تجربی می‌باشد (Ibid. B₂₂₉). به بیان دیگر، اصل ثبات جوهر همان قانون پیشینی است که مقوله جوهر با اطلاق بر کثرات حسی، آن اصل را در نموده‌ها اعمال می‌کند؛ «مقولات از طریق اصول، قوانینی را تجویز می‌کنند که نسبت به نموده‌ها و بنابراین نسبت به عالم طبیعت پیشینی هستند» (Ibid. B₁₆₃).

کانت از شاکله مقوله، تحت عنوان «قاعده^۱ مقوله» نام برده است (Ibid. B₁₈₄). قاعده مقوله، قاعده‌ای است که مقولات، در هنگام وحدت‌بخشی به کثرات حسی باید در چارچوب معین شده آن به کار روند. به عبارت دیگر شاکله مقوله، شرط محدودکننده مقوله است. این کاملاً طبیعی است که صورتی و نه اصلی بر کثرات حسی اطلاق شود، لکن صورت مزبور - مثلاً صورت جوهر - بیانگر اصلی است که قانون آن اصل را بر کثرات حسی تجویز می‌کند. اصلی همچون اصل ثبات جوهر هنگام اعمال بر کثرات حسی، ناچار است از شاکله مقوله جوهر استفاده کند تا بتواند بدان طریق قانون خود را بر کثرات حسی اعمال نماید. بدین‌گونه تجربه حاصل آمده تجربه‌ای مبتنی بر قانون ثبات جوهر است. این مطلب در مورد دو اصل علیت و مشارکت نیز صادق است. می‌توانیم به طور خلاصه بیان نماییم رابطه آنالوژی‌ها با مقولات

1. rule

متناظرشان رابطه تفصیل و اجمال در مورد یک امر واحد است. کانت در *تقد عقل محض* (ب ۱۶۸) و *تمهیدات* (بندهای ۲۲ و ۲۳) این دو را یکی گرفته و همواره مفهوم‌های محض فاهمه را با اصول یکجا آورده و به نحو ضمنی یکی بودن آن‌ها را خاطر نشان ساخته است. از آنجا که اصل ثبات جوهر به عنوان یک اصل پیشینی در حیطه فیزیک محض، بنیاد طبیعت و بنابراین فیزیک تجربی است، مواردی چون ساختن اعیان، صدور حکم، درک کلی و متعین از زمان، یکنواختی طبیعت و نسبت این اصل با دو اصل علیت و مشارکت، نتایجی است که با اعمال این اصل در حیطه تجربه به دست می‌آید. به این منظور، لازم است تقریرهای کانت از این اصل در ویرایش‌های اول و دوم *تقد عقل محض* و دلایل آن‌ها را ذکر کرد تا بتوان موارد فوق را نشان داد.

۲- اصل ثبات جوهر

کانت در *تقد عقل محض*، دو تقریر از اصل ثبات جوهر در ویرایش‌های اول و دوم ارائه کرده است؛ تقریر نخست، ناظر به نسبت نموده‌های متغیر با جوهر ثابت در یک عین است؛ و تقریر دوم، علاوه بر مورد فوق، به ماده و بقاء آن در فیزیک نیوتنی نیز نظر دارد.

۳- تقریر اول و تبیین شیء

کانت در تقریر اول این اصل مدعی است؛ «همه نموده‌ها متضمن ثبات به منزله خود شیء و تغییر به منزله تعین محض شیء، یعنی به عنوان طریقی که در آن، شیء موجود می‌باشد، هستند» (Ibid. A₁₈₂). این تقریر، دو رکن نموده‌ها را ذکر می‌کند؛ اول، امر ثابت موجود در آن‌ها یعنی همان جوهر؛ و دیگری تعینات شیء که قائم به جوهر بوده و تغییر پذیرند. طبق این تلقی، شیء‌ایست شیء به امر ثابتی است که اعراض با قائم شدن بدان، هستی می‌یابند. بنابراین، طریقی که شیء در آن موجود می‌شود، همان جوهری است که تعینات (نمودها) را در اتصالی ضروری به هم متصل می‌کند و شیء را می‌سازد. کانت در این تقریر به موارد قابل توجهی همچون ساخته شدن شیء در تجربه، اتصال ضروری نمودها با هم در یک شیء و هویت شیء در طول زمان اشاره کرده است که به ترتیب آن‌ها را بررسی می‌کنیم.

۳-۱- تبیین تجربه و ساختن شیء

به عقیده کانت، قوه خیال، کثرات حسی فراوانی همچون، شکل‌ها، صداها، رنگ‌ها و احساس‌های گوناگونی را که در نظم ذهنی مرتب شده‌اند به ما عرضه می‌دارد، ولی اگر جوهری

نباشد که این کثرات را در اتصالی ضروری به همدیگر متصل کند، هرگز از جمع صرف آن‌ها یک شیء (عین) حاصل نمی‌آید. از طریق این جوهر متصل‌کننده، می‌توانیم بین «واقعیت» و «نمود» محض فرق بگذاریم و مدعی شویم با «اشیاء» سروکار داریم. زیرا کیفیات پدیداری داده‌شده^۱، تنها در یک شیء عینی ساخته‌شده در ادراک نفسانی محض^۲، از صورت نمود صرف خارج شده و به عنوان اموری «واقعی» شناخته می‌شوند. این بدان جهت است که آنچه خیال عرضه می‌کند نه یک عین، بلکه مجموعه‌ای از نمودهای متکثر است که در نظمی ذهنی مرتب شده‌اند؛ و بنابراین صورت‌های منظم شده مذکور، حکایت از یک عین ندارند. بدین معنا، حتی اگر من ادراک‌هایی از جلد کتاب، شکل کتاب، نرمی کتاب، صدای اوراق کتاب هم داشته باشم، باز نمی‌توانم از صرف با هم داشتن تصورات تجربی فوق، مدعی شناختن یک عین به نام کتاب شوم، مگر اینکه از قبل این را دانسته باشم که تصورات متعدد فوق، در تصویری از یک عین مادی (جوهر) جمع شده‌اند (Harris, 1991: 504). بنابراین تلقی، یک عین محصل، ترکیبی عینی از کیفیات و جوهر است که این جوهر در تفکر استعلایی کانت، چیزی جز قاعده اتصال ضروری این مقوم‌ها در یک نظم زمانی پیشینی در جریان صدور حکم و ساخته‌شدن یک عین نیست.^۳

امروزه این تلقی در فلسفه تحلیلی قرن بیستم به عنوان نظریه اساس^۴ معرفی می‌شود. این نظریه ادامه رویکرد جان لاک و کانت به مقوله جوهر (اساس) است. این نظریه همچنان در محافل آکادمیک و در طیف فیلسوفان تحلیلی، طرفداران و در عین حال، مخالفین بسیار زیادی دارد.^۵ به باور اساس‌گرایان، کیفیات (عوارض) ذاتاً هستنده‌هایی نیازمند و وابسته هستند و نمی‌توانند به تنهایی تشکیل‌دهنده یک شیء باشند. از این رو یک شیء علاوه بر کیفیات، به یک هستنده بنیادی‌تر نیازمند است تا بتواند کیفیات را در سیاقی عینی گرد هم آورده و یک عین را بسازد (Loux, 1978: 44-50). بدین معنا، کانت با ارائه تحلیلی استعلایی از جوهر، پیشرو فلاسفه تحلیلی معاصر به ویژه اساس‌گرایان و حتی مخالفین آن‌ها در تبیین اشیاء و مقوم‌های آن‌ها بوده است. این مسئله را می‌توان در دیگر موارد مرتبط نیز مشاهده کرد.

1. the given

2. pure apperception

۳. جهت تفصیل این مطلب در چگونگی تشکیل عین در ادراک نفسانی محض و صدور حکم، ببینید مقاله نگارنده با عنوان «امر سوم در احکام تألیفی پیشینی»، دانشگاه تبریز، مجله پژوهش‌های فلسفی.

4. substratum theory

۵. برای مطالعه بیشتر در خصوص این نظریه و نقدهای آن ببینید کتاب نگارنده با عنوان «مفهوم جوهر در متافیزیک تحلیلی معاصر».

۳-۲- جوهر به عنوان چسب هستی‌شناسانه^۱ کیفیات

اتصال ضروری کیفیات در یک عین، نتیجه صرف تداعی ذهنی فرا آمده در قوه خیال نیست. گر چه تداعی ذهنی جهت حصول یک عین و ایجاد تجربه نقش دارد ولی اتصال ضروری آن‌ها در یک عین، حاصل اعمال مقوله جوهر بر کثرات حسی و جمع ضروری آن‌ها در یک عین است. به عبارت دیگر، اگر چه آگاهی ما، همواره ما را با مجموعه‌ای از تغییرات یعنی با نموده‌های متوالی روبرو می‌کند نه یک چیز ثابت، ولی اگر عینی (جوهری) نباشد که تغییرات در آن رخ دهد، هرگز نخواهیم توانست بین نموده‌هایی که یکی پس از دیگری در زمان متحقق می‌شوند و تعییناتی که همواره با هم هستند فرق بگذاریم. به عنوان مثال، من همواره تصورات شکل، رنگ، طرح جلد، صدای اوراق و غیره مربوط به کتاب را نسبت به یکدیگر به نحو متوالی دریافت می‌کنم، ولی اگر عینی نباشد که همه آن‌ها را در آن همبود کنم و به نحو ضروری تألیف کنم، هرگز نمی‌توانم بفهمم که آن کیفیات (تصورات) مربوط به یک چیزند (Harris, 1991: 505).

این امر اتصال‌دهنده و به عبارت دیگر، چسب هستی‌شناسانه کیفیات، توسط فیلسوفان تحلیلی قائل به جوهر (اساس)، به عنوان هستنده‌ای^۲ در کنار کیفیات و در عین حال متفاوت از آن‌ها بررسی شده است. به عقیده پیروان «نظریه اساس»^۳، یک شیء تشکیل شده از «کیفیات»^۴ و یک «اساس»، به مثابه امر گره‌زنده آن‌ها است (Loux, 1998: 95). پشتوانه این تلقی، این اصل است که عوارض و به طور کلی، هر صفت و کیفیتی نیازمند یک محل و حامل است. در این دیدگاه، کیفیات موجود در یک شیء، توسط چیزی^۵، متجسم^۶ شده‌اند. از این رو، اولاً، بین آن چیز و کیفیتی که متجسم شده است تفکیک می‌کنیم و ثانیاً، کیفیت متجسم شده را وابسته به آن چیز می‌دانیم. بدین ترتیب، جوهر یا همان اساس، عامل پیوند کیفیات در شیء و به عبارت دیگر چسب هستی‌شناسانه اتصال کیفیات در اشیاء است (Mertz, 1996: 26). بنابراین طبق نظر فیلسوفان تحلیلی قائل به اساس، کیفیات، کیفیات یک شیء‌اند، زیرا همگی در موضوع و محل واحدی مستقر هستند. به بیان دیگر، همه این کیفیات، محمول‌های یک موضوع هستند و این «اساس» است که عامل انتساب این کیفیات تجسم‌یافته به جزئی انضمامی (شیء) می‌شود.

1. ontological glue
2. entity
3. substratum theory
4. properties/ qualities
5. something
6. exemplify

در مقابل اساس‌گرایان، برخی دیگر از فیلسوفان تحلیلی با نادیده گرفتن عملکردهای اساس، مدعی‌اند نوعی رابطه خاص بین کیفیات، تأمین‌کننده وحدت آن‌ها در یک شیء است. این فیلسوفان که با عنوان دسته‌ای‌گرایان^۱ نیز مشهورند، صرف رابطه بین کیفیات متجسم شده در یک شیء را جایگزین عملکردهای «اساس» دانسته و این رابطه را با نام‌های متعددی چون بهم‌فشردگی^۲، مجموعه^۳، ترکیب^۴، باهم برقراری^۵ و هم‌فعلیتی^۶ معرفی کرده‌اند؛ اگر چه همگی این رابطه را به یک نحو توصیف کرده‌اند. بر مبنای دیدگاه دسته‌ای‌گرایان، این رابطه به لحاظ هستی‌شناسی، رابطه‌ای اولیه است و بر مبنای آن، جزئیت و فردیت مجموعه کیفیات در یک شیء تبیین می‌شود (Loux, 1998: 99). از این رو، در تبیین یک شیء هیچ‌گونه نیازی به فرض جوهر (اساس) وجود ندارند.

اما اگر چه دسته‌ای‌گرایان تلاش نموده بدون فرض جوهر تبیینی معقول از اشیاء ارائه دهد، با این حال به عقیده اساس‌گرایان این نظریه به دلیل حذف جوهر در تبیین اشیاء با مشکلات عمده‌ای من جمله اینهمانی نامتمایزها مواجه می‌شود زیرا اگر آن گونه که پیروان نظریه دسته‌ای مدعی‌اند، یک شیء صرفاً تشکیل شده از کیفیات و رابطه این مقوم‌ها باشد، آنگاه این کاملاً امکان‌پذیر است که دو شیء کاملاً اینهمان در کیفیات، در عین دوئیت، یکی و اینهمان باشند. به عبارت دیگر، این دو شیء به‌رغم تأیید شعور عمومی مبنی بر دوئیت، نامتمایز از هم بوده و مبنایی برای تمایز آن‌ها از هم وجود ندارد (Armstrong, 1989: 67-8). این مشکل تا آن حد جدی است که دسته‌ای‌گرایان با پیشنهاد قرائت‌هایی متعدد از این اصل و یا الحاق ضمائم چون نقاط مکانی به عنوان هستنده‌های جوهری به اشیاء تلاش نموده تمایز اشیاء کیفیتاً نامتمایز را تبیین کند؛ هر چند در این راه توفیق چندانی حاصل نیامده است (Parson, 2001: 87); (Adams, 1979: 14).

۳-۳- جوهر به مثابه هویت شیء

علاوه بر دو مورد فوق، تنها در صورتی می‌توانیم مدعی شویم، شیء‌ای که خصوصیات جدیدی غیر از خصوصیات قبلی خود پذیرفته است، همچنان همان شیء است و تغییرات مذکور،

1. bundle theorists
2. compresence
3. collection
4. combination
5. consubstantiation
6. coactuality

تغییرات خود آن شیء بوده‌اند، که شیء مذکور چیزی بیش از نمود (کیفیت) صرف باشد. اگر شیء صرفاً از کیفیات تشکیل شده باشد، لازم است با عوض شدن کیفیتهای فعلی، شیء نیز از بین رفته و کیفیتهای جدید حکایت از شیءای غیر از شیء قبل داشته باشند. بنابراین لازمه ضروری شناسایی اشیاء و معرفت تجربی به تغییر آنها، وجود جوهری است که در خلال تغییر باقی بماند. بدین معنا، طبق تلقی کانت، جوهر ثابت شرط ضروری است که تنها تحت آن، پدیده‌ها می‌توانند در یک تجربه ممکن متعین شوند. پس این جوهر شرط ضروری تجربه بوده و بدون آن تجربه ممکن نخواهد بود (Hay wood, 1990: 39).

فیلسوفان تحلیلی پیرو نظریه اساس، این نقش جوهر را نخست از طریق تبیین جایگاه اساس در تأمین هویت شیء معرفی نموده و سپس چگونگی عملکرد این هستنده در حفظ هویت شیء در خلال تغییر را خاطر نشان ساخته‌اند. به عقیده اساس‌گرایان، «جوهر» (اساس)، هستنده‌ای مستقل از کیفیات است، به گونه‌ای که هر چند حامل آنها است ولی در وجود خود، نیازی به کیفیاتی که دارا است و یا حمل می‌کند، ندارد. حال اگر بپذیریم «حامل یک کیفیت، هویتی مستقل از آن کیفیات دارد، آنگاه مجبوریم منکر این ادعا شویم که [خود] شیء، حامل و موضوع کیفیات موجود در آن شیء است» (Loux, 1998: 95). این ادعا بدین معنا است که اگر یک شیء، بنا به نظریه دسته‌ای، صرفاً یک کل متشکل از کیفیات باشد، آنگاه این کل متشکل نمی‌تواند خود، موضوع و حامل کیفیات باشد، زیرا حمل کیفیات بر این کل (موضوع)، به منزله حمل یکی از مقوم‌ها بر موضوعی است که خود تشکیل یافته از همان مقوم در کنار دیگر مقوم‌ها است. به عنوان مثال، یک سیب که دارای کیفیات گردی، قرمزی، شیرینی و سنگینی است، یک کل تشکیل شده از مقوم‌هایی است که در معرفی این کل، تمامی کیفیات تشکیل‌دهنده آن لحاظ می‌شوند؛ در نتیجه، به دلیل وقوع مشکلات متعددی چون ایجاد جملات همان‌گویانه، لزوم معرفت‌های قبلی از شیء برای توصیف و معرفی آن و غیره، «موضوع» در جمله‌های «سیب گرد است»، «سیب قرمز است»، «سیب شیرین است» و «سیب سنگین است»، نباید این کل، یا همان شیء باشد بلکه لازم است فی‌نفسه گرد، شیرین و سنگین نبوده و به بیان دیگر، وجودش مستلزم هیچ‌کدام از این کیفیات نباشد. بنابراین، به موضوعی غیر از خود شیء نیاز داریم تا به مثابه هستنده‌ای برهنه و عریان از کیفیات، پذیرای کیفیات و محمول‌های متعددی شود که بر آن شیء وارد شده و یا حمل می‌شوند. در نتیجه، این موضوع برهنه یا همان اساس (جوهر)، معرفی‌کننده هویت شیء و بنیاد استمرار هویت شیء در خلال تغییر کیفیات است (Ibid. 109).

به عقیده اساس‌گرایان، همین اساس بنا به استقلال ذاتی از کیفیات (عوارض)، در جریان وحدت بخشیدن به کیفیات متکثر و بعضاً پراکنده اشیاء، علاوه بر فراهم آوردن ملزومات فردیت^۱ اشیاء، ثبات شیء در خلال تغییر را نیز تأمین می‌کند. این بدین معنا است که اگر چه کیفیات شیء در طول زمان، تغییر کرده و کیفیتی جایگزین کیفیتی دیگر می‌شود، اما آنچه باعث می‌شود شیء در لحظه و زمان بعد را همان شیء در زمان و لحظه قبل به حساب آوریم و آن را به همان نام قبل بخوانیم، وجود اساس متفرد و مشخصی است که در همه زمان‌ها ثابت و لایتغیر است. بر مبنای این رویکرد، کیفیات مقوم یک شیء، صرفاً مشخصه‌های امکانی آن شیء بوده و بنابراین فرض تغییرپذیری آن‌ها در طول زمان کاملاً معقول است. این در حالی است که در نظریه دسته‌ای، با احتراز از مقوله جوهر، کیفیات، تنها مقوم‌های تشکیل‌دهنده اشیاء لحاظ شده و بنابراین تمامی کیفیات یک شیء ذاتی آن شیء بوده و بنابراین غیرقابل سلب از آن هستند؛ به این معنا، اگر هر یک از کیفیات شیء تغییر کند، آنگاه آن شیء همان شیء قبل نخواهد بود. زیرا تغییر در ذاتیات به معنای تغییر در هویت شیء است (Van Cleve, 1985: 122). در مقابل، اساس‌گرایان با لحاظ اساس به عنوان هویت (ذات) شیء و معرفی کیفیات به عنوان مشخصه‌های امکانی آن، می‌توانند تغییر کیفیات اشیاء در طول زمان و ورود کیفیات جدید به شیء را بدون مشکل تبیین کنند.

۴- تقریر دوم و تبیین یکنواختی طبیعت

کانت در تقریر دوم اصل ثبات جوهر، تلقی خود از جوهر را به نحو انضمامی‌تری بیان کرده و می‌گوید: «در تمام تغییرات نموده‌ها، جوهر ثابت می‌ماند؛ یعنی کمیت آن در طبیعت نه افزایش می‌یابد و نه کاهش» (Kant, 1965: B₂₂₄). اصل بیان شده در اینجا، گویای نگاه کانت به قانون بقاء ماده مطرح در فیزیک نیوتنی است؛ ماده موجود در طبیعت نه افزایش می‌یابد و نه کاهش، از این رو نیستی‌های ظاهری، در واقع صرفاً انتقال ماده از یک جا به جای دیگر است. به همین دلیل، از نظر کانت نیز جوهرها مقدارشان ثابت است. یعنی نه جوهرها از بین می‌روند و نه جوهرهای جدیدی به وجود می‌آید.

به عقیده کانت، یک X تنها زمانی می‌تواند بنام جوهر خوانده شود که وجود آن در همه زمان‌ها فرض گرفته شود. وی واژه «ثبات» را برای این وضعیت مناسب یافته است

1. individuality

زیرا «ضرورت درونی واژه ثبات به نحو لاینفکی با ضرورت همیشه بودن پیوسته است» (Ibid. A₁₈₅). بنابراین مطلب، جوهرها به هیچ وجه از بین نمی روند و هیچ جوهر جدیدی نیز به مجموعه موجود اضافه نمی شود.

کانت دلایل چندی را برای ادعای خود ذکر کرده است؛ وی مدعی است فرض پدید آمدن جوهرهای جدید، برهم زنده وحدت تجربه است. «اگر بخواهیم اجازه دهیم اشیاء جدید یعنی «جوهرهای» جدیدی موجود گردند، هیچ گاه وحدت تجربه حاصل نخواهد گشت. زیرا آنگاه تنها چیزی که می تواند وحدت زمان را ارائه دهد - یعنی اینهمانی این بنیاد - از دست خواهیم داد، چرا که در این بنیاد است که همه تغییرات وحدت تام می یابند» (Ibid). طبق این عبارت، اولاً تجربه و طبیعت، مجموعه وحدت یافته ای است که وحدت آن مؤید نظم و هماهنگی قوانین آن است. با فرض ایجاد جوهرهای جدید، این وحدت از بین رفته و قوانین تجربی قابلیت پیش بینی پذیری خود را از دست خواهند داد. زیرا ممکن است جوهرهای جدید پدید آمده با نظم از پیش موجود تطابق نداشته و بنابراین وحدت و انسجام تجربه را مختل سازند. در ثانی، تصور زمان به نحو کلی همواره در نسبت با جوهرهایی که فرض نیستی برایشان غیرممکن است حاصل می آید. اگر قرار باشد جوهرهای جدیدی پدید آید، آنگاه نیستی این جوهرها پیش از پدید آمدنشان فرض گردیده است. در این صورت نمی توان درکی از زمان به نحو کلی به دست آورد.^۱ درضمن با از بین رفتن تصور زمان به نحو کلی، تصور توالی و همبودی^۲ زمانی که تنها در نسبت با تصور زمان به نحو کلی حاصل می آید نیز به دست نخواهد آمد (Ibid. A₁₈₈). سوم اینکه تغییر، همواره تغییر جوهری ثابت است. اگر قرار باشد جوهرها از نیستی به هستی درآیند، آنگاه تغییرات موجود در اشیاء، وحدت خود را از دست خواهند داد و دیگر تغییرات مذکور، تغییر در یک شیء نبوده بلکه بنا به پدید آمدن جوهر جدید، وضعیت پدید آمده از آن جوهری دیگر و در نتیجه شیء ای دیگر خواهد بود. بنابراین نمی توانیم تمامی تغییرات انجام گرفته را، تغییرات همان شیء بدانیم.

مؤید ثبات جوهر، ماده موجود در طبیعت است. طبق دعاوی فیزیک نیوتنی، در خلال تغییرات و تأثیر و تأثرات، ماده موجود در اجسام از بین نرفته بلکه با تقسیم شدن به اجزاء، به جای دیگر و یا جسمی دیگر منتقل می شود. از این رو نیستی ظاهری ماده، صرفاً یک انتقال است نه نیستی مطلق (Guyer, 1996: 183). در مورد جوهر نیز باید ثبات را به معنای تصور

۱. در خصوص حصول تصور زمان به نحو کلی و زمان به نحو متعین و نسبت این دو وضعیت با دو اصل علیت و مشارکت، در ادامه خواهد آمد.

2. coexist

انتقال از یک حالت به حالت دیگر گرفت. منتها این انتقال به نحو تجربی تنها به عنوان تعینات تغییرپذیر امری که ثابت است شناخته می‌شود، نه تصور اینکه چیزی از نیستی به هستی آمده باشد. چرا که این فرض مستلزم فرض زمانی قبل از پدید آمدن آن می‌باشد. ولی اگر چیزی قبل از آن وجود داشته باشد، چگونه می‌توانیم چنین تصویری را حاصل آوریم. حال اگر بتوانیم چنین تصویری را حاصل آوریم و بتوانیم آنچه که به وجود آمده است را با آنچه قبلاً موجود بوده و تا لحظه به وجود آمدن امر جدید هم دوام داشته است متصل کنیم، این امر دوم به وجود آمده، چیزی جز تعین امر ثابت (جوهر) نخواهد بود. بنابراین می‌توانیم ادعا کنیم که تغییر، تغییر امر ثابت است (Bennet, 1992: 190-191)؛ (Kant, 1965: B₂₃₁).

بنا به نکته فوق، به وجود آمدن از عدم، نه به جوهر، بلکه به حالت جوهر یا همان اعراض (کیفیات) مربوط است. علاوه بر اینکه، این پدید آمدن، یک تغییر است و نه به وجود آمدن از عدم. زیرا امر به وجود آمده از عدم، معلول یک علت خارجی است، از همین روست که این عمل، «خلق» نام گرفته است. خلق نمی‌تواند به عنوان رخدادی در میان نمودها پذیرفته شود. زیرا فقط امکان آن، وحدت تجربه را بر هم می‌زند (Kant, 1965: A₂₀₆). وحدت تجربه و به تبع آن، اصل یکنواختی طبیعت، یکی از پشتوانه‌های استقراء است که کانت درصدد است آن را در اصل ثبات جوهر تبیین کند.^۱

۵- جوهر و زمان

علاوه بر موارد کاملاً ابتکاری و جدید کانت در دو تقریر فوق از اصل ثبات جوهر، وی به مسئله بسیار مهم «زمان» و چگونگی درک آن در نسبت با مفهوم جوهر نیز پرداخته است. به عقیده کانت، درک زمان به نحو کلی و به دو صورت متعین توالی و همبودی، جز از طریق مفهوم و اصل ثبات جوهر میسر نیست، متقابلاً، این مفهوم و اصل نیز جز در نسبت با زمان، محصل نبوده و نمی‌تواند همچون یک حکم تألیفی پیشینی لحاظ شود. کانت این پیوستگی را ضمن تبیین دلایل اصل ثبات جوهر ذکر کرده است. به گونه‌ای که اثبات و تحلیل اصل ثبات جوهر بدون زمان هیچ نتیجه‌ای در پی ندارد. زیرا بدون زمان، هیچ عینی^۲ برای کاربرد این مفهوم وجود ندارد و هرگز معلوم نیست که آیا این مفهوم بر چیزی دلالت دارد یا نه. از این رو مقوم اصلی اصل ثبات جوهر

۱. جهت این امر ببینید مقاله نگارنده با عنوان «زیبایی و استقراء در فلسفه نقادی کانت»، نامه حکمت، شماره ۱۱.

2. object

به عنوان اصلی معرفت بخش، زمان است. عجین بودن جوهر با زمان به نحو کلی، تا حدی است که جوهر برخلاف تصور متافیزیسین‌ها، یک امر موجود در خارج یا یک موضوع نهایی که دیگر محمول واقع نشود نیست، بلکه حالتی از زمان به نحو کل^۱ است که در نسبت با آن، دو حالت دیگر زمان، یعنی توالی و همبودی اثبات می‌گردد. بر همین اساس، آنالوژی اول همچون دو آنالوژی دیگر (اصل علیت و مشارکت)، چیزی جز نسبت‌های زمانی متعین بین نموده‌ها و اعیان نیست. به عبارت دیگر، مقولات به عنوان صورت‌های پیشینی فهم، در جریان وحدت بخشی کثرات حسی، این کثرات را در سه حالت زمانی ثابت، توالی و همبودی متعین می‌کنند.

کانت با ارائه دو برهان این ارتباط متقابل بین جوهر و زمان را تبیین نموده است. وی در برهان اول مدعی است: «دریافت ما از کثرات نموده‌ها همواره متوالی و بنابراین همواره متغیر است. هیچ‌گاه نمی‌توانیم صرفاً به وسیله دریافت‌ها^۲ مشخص کنیم که آیا این کثرات به عنوان متعلقات تجربه، همبودند یا متوالی. زیرا چنین تشخیص و تعیینی نیازمند اساس و بنیادی است که «در همه زمان‌ها» وجود داشته باشد. یعنی چیزی «ثابت» و «باقی» که تمام تغییرات و همبودی‌ها صرفاً نحوه‌های مختلف (یعنی حالات زمانی) آن وجود ثابت باشند. از آنجا که توالی و همبودی تنها نسبت‌های زمانی هستند، پس تنها در امر ثابت (جوهر) است که این نسبت‌ها می‌توانند ممکن باشند. به عبارت دیگر، ثابت، بنیاد تصور تجربی از خود زمان است» (Ibid. A183).

کمپ اسمیت مدعی است این ادعا را می‌توان به نحو ساده‌تری نیز اثبات کرد. بدین‌گونه که آگاهی از رخدادها در زمان، مستلزم زمان‌مندی آن‌ها در زمان است. اما این مسئله تنها در صورتی ممکن است که ما تصویری از زمان داشته باشیم که آن‌ها در آن زمان‌مند شده باشند. اما زمان فی‌نفسه به تجربه در نمی‌آید بلکه باید در آگاهی و به وسیله «اساس»^۳ ثابتی که در آن همه تغییرات رخ می‌دهد متصور گردد. از آنجا که این اساس به عنوان بنیاد همه تغییرات، باید ضرورتاً غیرقابل تغییر باشد پس می‌تواند جوهر نامیده شود (Kemp Smith, 1984: 360).

کانت در این برهان، دو صورت متعین زمان را از طریق صورت «زمان به نحو کلی» و همه آن‌ها را در نسبت با جوهر ثابت معرفی کرده است. از آنجا که توالی زمانی، با اصل علیت و همبودی زمانی با اصل مشارکت همراه است و این دو صورت زمانی چنانکه اشاره شد، جز در نسبت با زمان به نحو کلی حاصل نمی‌آیند، و مورد اخیر نیز جز از طریق صورت پیشینی جوهر قابل تصور نیست،

1. as a whole
2. apprehensions
3. substrate

بنابراین می‌توان اصل ثبات جوهر را مهم‌ترین اصل آنالوژی‌ها به حساب آورد، زیرا این اصل هم تبیین‌کننده تجربه است و هم بدون آن، اصول علیت و مشارکت غیرممکن خواهند بود. نکته اصلی مدنظر کانت در این برهان، ادراک نوعی توالی یا همبودی عینی در متعلقات تجربه است. وی توالی و همبودی عینی را از ادراک‌های همواره متوالی کثرات نمودها تفکیک کرده و لازمه داشتن درک متعین از توالی و همبودی را جوهر ثابتی دانسته است که خود در همه زمان‌ها وجود داشته باشد. به مدد این جوهر ثابت، تصویری کلی از زمان حاصل می‌آید. تصور کلی زمان یا همان زمان به نحو کلی، همواره ثابت است و برای آن توالی زمانی فرض نمی‌شود. چرا که فرض توالی برای این زمان، مستلزم آن است که زمان دیگری در نظر گرفته شود، که توالی مذکور در نسبت با آن فهم شود. حال، درک توالی و یا همبودی عینی نمودها که با توالی و یا همبودی زمانی همراه است، در نسبت با زمان به نحو کلی حاصل می‌آید. به عبارت دیگر، کانت توالی و همبودی نمودها را از زمان به نحو کلی استنتاج کرده و به نوبه خود، زمان به نحو کلی را از جوهر ثابت استنتاج نموده است (Ibid. 69-70).

نسبت «توالی و همبودی» و «ثبات»، قابل مقایسه و تطبیق با نسبت «تغییر» و «جوهر» است. به عبارت دیگر، اگر بخواهیم درکی از تغییر داشته باشیم، درک ما از آن باید همراه با درک جوهر ثابتی باشد که تغییر مذکور، تغییر آن جوهر نگریسته شود. از سوی دیگر، همان‌گونه که در مسئله فوق نیز بیان شد، درک جوهر به عنوان امر ثابت، جز از طریق امر متغیر حاصل نمی‌آید. امر متغیر در اینجا همان تعینات و اعراض جوهر است. این مسئله بیان‌کننده معیار تجربی جوهر است. یعنی جوهر جز از طریق تغییر ادراک نمی‌شود؛ «اما من نباید معیار تجربی جوهر را ... در ثبات، بلکه به نحو مناسب‌تر و راحت‌تر در تغییر و عمل^۱ جستجو کنم. هر جا عملی و بنابراین فعالیت و نیرویی وجود دارد، جوهری نیز وجود دارد» (Kant, 1965: A₂₀₄). از همین مطلب می‌توان معیار تجربی زمان را نیز نتیجه گرفت. با این توضیح که، تنها صورت‌های تجربی زمان، توالی و همبودی است و توالی و همبودی زمانی نیز تنها از طریق توالی و همبودی نمودها و اعیان حاصل می‌آید. از آنجا که درک توالی و همبودی اعیان، در نسبت با زمان به نحو کلی استنتاج می‌شود و این خود نیز از یک جوهر ثابت نتیجه می‌شود، بنابراین معیار تجربی جوهر با لحاظ همه این واسطه‌ها، خود نمودها و اعیان متوالی و همبود است (Kemp Smith, 1984: 359).

1. action

کانت این دعاوی را در برهان دوم نیز ذکر کرده است؛ طبق برهان دوم، «همه نموده‌ها در زمان قرار دارند و تنها در زمان به عنوان اساس (یعنی به منزله صورت ثابت شهود درونی است) که می‌توانند همبود یا متوالی باشند. بنابراین زمان که در آن تمام تغییرات نموده‌ها بایستی اندیشیده شود، باقی می‌ماند و تغییر نمی‌کند. زیرا تنها در زمان است که توالی یا همبودی به عنوان تعیناتی از زمان می‌تواند متصور شود. حال زمان نمی‌تواند فی‌نفسه ادراک شود. در نتیجه باید در متعلقات ادراک حسی یعنی در نموده‌ها، «اساس» ی یافت شود که زمان به نحو کلی را ارائه دهد ... این بنیاد همان «جوهر» است. از این‌رو همه چیزهایی که به وجود تعلق دارند می‌توانند صرفاً به عنوان تعینی از جوهر اندیشیده شوند. در نتیجه ... جوهر موجود در نموده‌ها، یعنی امر واقعی در نموده‌ها، همواره ثابت می‌ماند. و همان‌گونه که در وجودش ثابت و لایتغیر است کمیتش نیز در طبیعت نه افزایش می‌یابد و نه کاهش» (Kant, 1965: B₂₂₅).

کانت در این برهان، همچنان جوهر را به عنوان اساسی برای درک توالی و همبودی زمانی لحاظ کرده و در نهایت، جوهر را به عنوان بنیادی که حین تغییرات ثابت می‌ماند و کمیتش کم و زیاد نمی‌شود قلمداد نموده است. می‌توان این برهان را به نحو ساده این‌گونه مرتب کرد؛ الف- نموده‌ها برای اینکه متوالی و یا همبود باشند باید توالی و یا همبودی خود را در زمان به دست آورند.

ب- برای درک توالی و همبودی در زمان، باید خود زمان ثابت بماند.

ج- ولی زمان به نحو کلی، فی‌نفسه ادراک نمی‌شود.

د- در نتیجه، باید جوهری در اعیان باشد که زمان به نحو کلی از طریق آن ادراک شود.

بنابراین نتیجه، کانت جوهر را بنیاد شیء لحاظ کرده است؛ بنیادی که به‌رغم تغییرات مستمر شیء، همچنان ثابت می‌ماند. به عقیده وی، این بنیاد ثابت در طبیعت، کم و زیاد نمی‌شود. به وضوح، کانت در این برهان، قانون بقاء ماده را در نظر دارد.

کمپ اسمیت در نقد این برهان مدعی است، لازمه درک ثبات، مکان است و نه زمان، چرا که زمان معرف تغییر است نه ثبات. آگاهی از ثبات تنها از طریق تصویری از اعیان در مکان امکان‌پذیر است. تنها در حس بیرونی است که ثبات، در مقابل امر متغیر ادراک می‌شود. بنابراین برهان این اصل را باید این‌گونه تنظیم کرد که، زمان تنها در نسبت با تغییر^۱ می‌تواند درک شود و تغییر تنها در

1. motion

تقابل با ثبات موجود در مکان است که می‌تواند درک شود. بنابراین آگاهی از زمان به عنوان امر متغیر مستلزم آگاهی از امر ثابت موجود در مکان است (Kemp Smith, 1984: 360-61). البته خود کانت به ضرورت شهود بیرونی مکان واقف بوده است، از همین رو درک جوهر ثابت را بدون لحاظ مکان غیرممکن دانسته است؛ «برای دادن چیزی ثابت در شهود که با مفهوم جوهر متناظر باشد (و بدان رو برای ثابت کردن واقعیت عینی مفهوم جوهر) ما به شهود (شهود ماده) در مکان نیازمندیم. زیرا فقط مکان است که به نحو ثابت معین شده است. ولی زمان و در نتیجه هر آنچه در حس درونی است، به طور مداوم در جریان است» (Kant, 1965: B291).

این ثبات در هر صورت آن، مؤید ثبات جوهر است و می‌تواند مؤید بهتری برای انکار ایدئالیسم جزمی باشد. چرا که عملکرد آنالوژی‌ها و در اینجا اصل ثبات جوهر، عملکردی صرفاً ذهنی نیست، بلکه عملکرد آن‌ها در نسبت شهودهای حسی که دو صورت مکان و زمان را با خود دارند و می‌توانند سخنگوی عالم واقع باشند، انجام می‌گیرد.

۶- جوهر و تبیین دو آنالوژی دیگر

کانت اصل ثبات جوهر را بنیادی برای عملکرد دو آنالوژی دیگر قرار داده و بر مبنای آن، زمان، اعیان، رابطه‌های اعیان با یکدیگر و به طور کلی تجربه را تبیین کرده است. طبق این رویکرد، توالی و یا همبودی اعیان تنها در زمان متوالی یا همبود درک می‌شود و درک توالی و همبودی زمان نیز به نوبه خود مستلزم اساس ثابتی است که بتوان از آن، زمان به نحو کلی را استنتاج کرد و به مدد زمان به نحو کلی، توالی و همبودی زمانی را درک کرد.

علاوه بر این، تصورات و حالات متغیر متوالی، تنها در نسبت یک جوهر ثابت مداوم درک می‌گردد. تغییر، چه متوالی و چه برگشت‌پذیر، تغییر جوهر خواهد بود. اصل علیت و اصل مشارکت که از تغییر و رابطه اعیان با یکدیگر سخن می‌گویند، مستلزم جوهر ثابتی است که تغییر را معنادار کند. همه تغییرات و همبودی‌ها، چیزی جز نحوه‌های مختلف زمانی در نسبت با یک جوهر ثابت نیستند، زیرا تنها در امر ثابت است که نسبت‌های زمانی ممکن می‌باشند.

در رابطه‌های علی که معلول از علت حاصل می‌آید و از تغییر متوالی حکایت می‌کند، باید جوهر ثابتی وجود داشته باشد که اساس این تغییر قرار بگیرد و بتواند آن را معنادار کرده و متحقق سازد. زیرا این تنها ثبات است که تصور گذر از یک حالت به حالت دیگر را ممکن ساخته و بدین‌گونه تجربه را می‌سازد؛ «بنابراین ثبات، شرط ضروری است که تنها تحت آن، نموده‌ها به صورت اشیاء یا اعیان در یک تجربه ممکن قابل تعیین می‌باشد» (Kant, 1965: A189).

نتیجه‌گیری

۱- کانت با تغییر تلقی مابعدالطبیعی از جوهر به تلقی استعلایی از آن، اصل ثبات جوهر را تنها در نسبت با تجربه مفید معرفت دانسته و آن را اثبات می‌کند. بدین طریق، این اصل به عنوان یک حکم تألیفی پیشینی در نسبت با تجربه اعیان، به معنایی استعلایی ساخته می‌شود، هر چند این اصل به عنوان یک اصل از قبل موجود در ذهن حضور دارد.

۲- اصل ثبات جوهر در این عملکرد، عین و تجربه عینی را ساخته و در نسبت با زمان، به دو اصل علیت و مشارکت نیز خدمت می‌کند. علاوه بر این، این اصل به عنوان یک رکن از اصل یکنواختی طبیعت، پشتوانه‌های استقراء را تبیین می‌کند.

۳- بنا به تلقی استعلایی از جوهر و زمان، مفهوم پیشینی جوهر چیزی جز صورتی از زمان نیست. این مسئله در مورد دو اصل دیگر علیت و مشارکت نیز صدق می‌کند.

۴- بنا به رویکرد کانت، شیء تشکیل شده از کیفیات و «جوهر» به عنوان حامل و حامی کیفیات است. این تلقی نزد فیلسوفان تحلیلی در نظریه‌ی اساس مورد توجه قرار گرفته است. در همین ارتباط، کانت با نسبت دادن عملکردهای ویژه‌ای به مقوله جوهر منجمله پیوند کیفیات در یک شیء، تأمین هویت شیء در خلال تغییر و تأمین فردیت اشیاء، پیشرو فلاسفه تحلیلی قائل به اساس در تبیین اشیاء است.

۵- با این حال از آن جهت که کانت، «جوهر» را نه هستنده‌ای واقعی در عالم خارج، بلکه مقوله‌ای ذهنی معرفی کرده است که البته در عملکردی استعلایی در نسبت با تجربه اعیان فعالیت موجه دارد؛ و از آن جهت که وی مکانیسم دسته‌بندی کیفیات و در نتیجه نحوه ساخته شدن شیء در ذهن را به تفصیل مورد بحث قرار داده است، آراء وی راهنمای فیلسوفان تحلیلی پیرو نظریه‌ی دسته‌ای، که «جوهر» را در تبیین اشیاء در نظر نمی‌گیرد، نیز بوده است.

منابع

الف- فارسی

۱. کانت، ایمانوئل؛ *رساله کشف*، ترجمه مهدی ذاکری، قم، مؤسسه انتشارات دانشگاه مفید، چاپ اول، ۱۳۸۳.
۲. کانت، ایمانوئل؛ *تمهیدات*، ترجمه دکتر غلامعلی حداد عادل، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، چاپ دوم، ۱۳۷۰.
۳. ماحوزی، رضا؛ «تبیین قانون عمل و عکس‌العمل طبق اصل مشارکت در فلسفه کانت»، فصلنامه علمی - پژوهشی خردنامه صدرا، ۱۳۸۶، شماره ۵۰.

۴. _____ ؛ «زیبایی و استقراء در فلسفه نقادی کانت»، دو فصلنامه علمی - پژوهشی نامه حکمت، ۱۳۸۷، شماره ۱۱.
۵. _____ ؛ «امر سوم در احکام تألیفی پیشینی»، دو فصلنامه علمی و پژوهشی پژوهش‌های فلسفی، دانشگاه تبریز، ۱۳۸۹، شماره ۲۱۶.
۶. _____ ؛ *مفهوم جوهر در متافیزیک تحلیلی معاصر*، انتشارات حکمت اسلامی صدرا، در دست انتشار، ۱۳۹۰.

ب- لاتین

7. Adams, R; "**Primitive Thisness and Primitive Identity**", Journal of philosophy 76: 5-46, 1979.
8. Armstrong, D.M; *Universals: An Opinionated Introduction*, Westview Press, 1989.
9. Bennet, J; *Kant's Analytic* Cambridge university press, seven Edition, 1992.
10. Caygill, H; *The black well philosopher Dictionary A KANT DICTIONARY*, British Library, First Edition, 1995.
11. Guyer, P; *The Cambridge companion to Kant*, Cambridge university press, 1996.
12. -Harris, E; *Fundamentals of philosophy*, united state , Humanities Newjersey, 1994.
13. Haywood, F; *AN ANALYSIS of KANTS CRITICK of PURE PEASON* London, published by Thoemmes Antiquarian Book Ltd, 1990.
14. Kant, I; *Critique of Pure Reason*, trans. by Norman Kemp Smith, Pressdin Macmillan, 1965.
15. Kemp smith, N; *Commentary to Kant's critique of Pure Reason*, Humanities paperback library, third Edition, 1984.
16. Loux, M; *Metaphysics a Contemporary Introduction*, Rutledge, first Published, 1998.
17. _____ ; *Substance and Attribute: A Study in ontology*, Dordrecht: D. Reidel Publishing Company, 1978.
18. Mertz, D. W; *Moderate Realism and its Logic*, New Haven and London, Yale University Press, 1996.
19. Simons, P; "**Particulars in Particular Clothing: Three Trope Theories of Substance**", Philosophy and Phenomenology Research 54: 553-575, 1994.
20. Parson; *Bundle Theory, Substratum and Spacetime*, Macmillan University Press, 2001.
21. Van Cleve, J; "**Three Versions of The Bundle Theory**", in Philosophical Studies 47, edited by Steven D. Hales, Bloomsburg University, Wadsworth Publishing Company, 1985.